مرور

زیستن با طبیعت

شرق: «تتبعات» مونتنی از جمله اثری بی‌همتا است. یکی به این خاطر که می‌توان آن را حاصل عمر نویسنده‌اش دانست و دیگر آنکه به‌گونه‌ای نوشته و تدوین شده که نمی‌توان آن را در فرم نوشتاری مشخصی دسته‌بندی کرد. میشل ایکم دومونتنی از نویسندگان و فیلسوفان کلاسیک فرانسوی است که در ۲۸ فوریه ۱۵۳۳ در ولایت دوردنی متولد شد. او پس از تحصیل در دانشکده حقوق تولوز، مناصب مختلفی کسب کرد. او بیست سال از عمر شصت‌ساله‌اش را، البته با وقفه‌هایی اجباری، صرف نوشتن «تتبعات» کرد و این اثر ابتکاری‌اش، سرانجام با مرگ نویسنده در ۱۳ سپتامبر ۱۵۹۲ قهرا صورتی نهایی می‌یابد و در میراث ادبیات فرانسوی باقی می‌ماند.

احمد سمیعی (گیلانی) سال‌ها پیش گزیده‌ای از «تتبعات» را به فارسی برگردانده و به تازگی چاپ دوم این اثر در نشر نیلوفر منتشر شده است. سمیعی در بخشی از توضیحاتش درباره مونتنی و این اثرش نوشته: «وی نخستین کسی است که اثر خود را Essais عنوان داده است. این اثر در نوع خود بی‌همتاست. نه قرآوری است نه شرح، نه درس و اندرز، نه کلمات قصار و نه اخلاقیات؛ زندگی‌نامه مولف هم نیست چون جریان حوادث عمر نویسنده را گزارش می‌کند. اعترافات به شیوه قدیس اوگوستینوس یا اثر روسو هم نیست. آن را خاطرات یا یادداشت‌های روزانه هم نمی‌توان شمرد. اثری تخیلی هم که دکرگون‌سازنده واقعیت باشد نیست». سمیعی نوشته که ترجمه عنوان این اثر به فارسی هم در حق خودش مسئله‌ای بوده چراکه آن را هم «مقالات»، نه به معنای امروزی بلکه به معنای قدیم آن، می‌توان نامید و هم «آزمون‌ها» اما سمیعی معتقد است که «تتبعات» مطابقت بیشتری با محتوای اثر دارد چراکه «صفحه‌ای از صفحات آن نیست که در آن از تتبع نویسنده در آثار اسلاف نشانی نباشد». مونتنی در این کتاب به نویسندگان روزگار باستان یونان و روم فراوان توجه کرده است و به کتاب‌ها و زندگی‌نامه بزرگان هم علاقه زیادی نشان داده است. درعین‌حال این اثر «نمودار تحولات روحی و فکری او در دوره‌های گوناگون حیات» نیز هست.

سمیعی در بخش دیگری از متنش درباره این اثر نوشته: «نوع اثری که مونتنی آفریده امکانات تازه‌ای برای نویسنده پدید می‌آورد از جمله صفرخوبی در لوازم کار و منابع. اباحت در لحن سخن، ور رفتن با مسائل به طرق گوناگون و به هوای الهام، تتبعات نوعا، رفته‌رفته، از الهام نویسنده، که عنان آن را گسسته بر دمیده است. فکر نویسنده، چو به حال خود رها گردد، به هر جهت چون سوی مآورد و بی‌قرار می‌ماند و با نوشتن است که مهار می‌شود. تتبعات، در حقیقت، به اندیشه سرگردان مونتنی نظم و انضباط بخشید. مونتنی، با نوشتن این اثر، درصدد آن است که مزاج نفسانی خود را وصف کند». به اعتقاد سمیعی، در این اثر نوشته و نویسنده هم‌گوهر می‌شوند به این معنا که همان اندازه که نویسنده نوشته را می‌سازد نوشته متقابلا نویسنده را می‌سازد. به عبارتی نویسنده و نوشته یکی می‌شوند: «هر کس نوشته را آماج اتفاقات و اتهام سازد نویسنده را هم نشان گرفته است و هرکس از نوشته خوشش بیاید در حکم آن است که از نویسنده خوشش آمده باشد. در اینجا، مسیر از هستی واقعی آغاز می‌شود و از طریق نگارش، به واقعیت دیگری می‌رسد. نویسنده خود را در نوشته کشف می‌کند. نوشته آینه نویسنده می‌شود. واقعیت هستی ملموس امکان نیل به واقعیت اخلاقی دیگری را فراهم می‌سازد. نویسنده، به‌جای کوشش در شناخت حی که تمامی ندارد و همه اندیشه‌ورزی‌های انتزاعی و احکام جزمی از آن برمی‌خیزد، به شناخت انسان اتضمامی و ملموس روی می‌آورد». مونتنی در «تتبعات»، انسان واقعی را با همه تناقضات و پیچیدگی‌هایش و تغییرتوجلات همیشگی‌اش به تصویر می‌کند. زیان مونتنی در این اثر آن‌طور که سمیعی هم اشاره می‌کند، ساده و بی‌پیرایه و طبیعی و تصویری و می‌توان گفت «دهاتی»وار است.

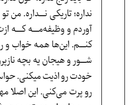

مونتنی
تتبعات
ترجمه احمد سمیعی (گیلانی)
نشر نیلوفر

عطف

ازسرماسوختن

تازه‌ترین عنوان مجموعه نمایشنامه‌های «دور از خانه و تو دنیا» که سال‌ها است در نشر نی منتشر می‌شود، نمایشنامه‌های است با عنوان «سوخته از یخ» اثر پیتر آسموسن. او در سال ۱۹۵۷ در دانمارک متولد شد و نویسندگی را با داستان کوتاه شروع کرد و پس از مدتی به نوشتن نمایشنامه روی آورد و آثاری چون «خئونوت» و «شعله و استخوان» و... را منتشر کرد. آن‌طور که در توضیحات کوتاه ترجمه فارسی «سوخته از یخ» آمده، آسموسن با لارس فون‌تریه، کارگردان دانمارکی، در نوشتن فیلمنامه «شکستن امواج» همکاری داشته است. «شکستن امواج» از مطرح‌ترین مشهورترین کارگردان مطرح دانمارکی است که در سال ۱۹۹۶ ساخته شد. «سوخته از یخ» آمده، آسموسن با داستان‌های جبار، که در جامعه دانمارک می‌گذرد، اعتراف به شیوه قدیمی اوگوستینوس یا اثر روسو هم نیست. آن را خاطرات یا یادداشت‌های روزانه هم نمی‌توان شمرد. اثری تخیلی هم که دگرگون‌سازنده واقعیت باشد نیست». سمیعی نوشته که ترجمه عنوان این اثر به فارسی هم در حق خودش مسئله‌ای بوده چراکه آن را هم «مقالات»، نه به معنای امروزی بلکه به معنای قدیم آن، می‌توان نامید و هم «آزمون‌ها» اما سمیعی معتقد است که «تتبعات» مطابقت بیشتری با محتوای اثر دارد چراکه «صفحه‌ای از صفحات آن نیست که در آن از تتبع نویسنده در آثار اسلاف نشانی نباشد». مونتنی در این کتاب به نویسندگان روزگار باستان یونان و روم فراوان توجه کرده است و به گفته‌ای و زندگی‌نامه بزرگان هم علاقه زیادی نشان داده است. درعین‌حال این اثر «نمودار تحولات روحی و فکری او در دوره‌های گوناگون حیات» نیز هست.

سمیعی در بخش دیگری از متنش درباره این اثر نوشته: «نوع اثری که مونتنی آفریده امکانات تازه‌ای برای نویسنده پدید می‌آورد از جمله صفرخوبی در لوازم کار و منابع. اباحت در لحن سخن، ور رفتن با مسائل به طرق گوناگون و به هوای الهام، تتبعات نوعا، رفته‌رفته، از الهام نویسنده، که عنان آن را گسسته بر دمیده است. فکر نویسنده، چو به حال خود رها گردد، به هر جهت چون سوی مآورد و بی‌قرار می‌ماند و با نوشتن است که مهار می‌شود. تتبعات، در حقیقت، به اندیشه سرگردان مونتنی نظم و انضباط بخشید. مونتنی، با نوشتن این اثر، درصدد آن است که مزاج نفسانی خود را وصف کند». به اعتقاد سمیعی، در این اثر نوشته و نویسنده هم‌گوهر می‌شوند به این معنا که همان اندازه که نویسنده نوشته را می‌سازد نوشته متقابلا نویسنده را می‌سازد. به عبارتی نویسنده و نوشته یکی می‌شوند: «هر کس نوشته را آماج اتفاقات و اتهام سازد نویسنده را هم نشان گرفته است و هرکس از نوشته خوشش بیاید در حکم آن است که از نویسنده خوشش آمده باشد. در اینجا، مسیر از هستی واقعی آغاز می‌شود و از طریق نگارش، به واقعیت دیگری می‌رسد. نویسنده خود را در نوشته کشف می‌کند. نوشته آینه نویسنده می‌شود. واقعیت هستی ملموس امکان نیل به واقعیت اخلاقی دیگری را فراهم می‌سازد. نویسنده، به‌جای کوشش در شناخت حی که تمامی ندارد و همه اندیشه‌ورزی‌های انتزاعی و احکام جزمی از آن برمی‌خیزد، به شناخت انسان اتضمامی و ملموس روی می‌آورد». مونتنی در «تتبعات»، انسان واقعی را با همه تناقضات و پیچیدگی‌هایش و تغییرتوجلات همیشگی‌اش به تصویر می‌کند. زیان مونتنی در این اثر آن‌طور که سمیعی هم اشاره می‌کند، ساده و بی‌پیرایه و طبیعی و تصویری و می‌توان گفت «دهاتی»وار است.

سوخته از یخ
پیتر آسموسن
ترجمه مهسا خیرالله
نشر نی

بودلر مرز شعر قدیم و جدید است

گفت‌وگو با رضا رضایی درباره ترجمه شعرهای نخستین و مجموعه ژان دووال شارل بودلر

عکس: سهیلا شاکی، شرق

علی شروقی

**«مالارمه پاریس و برگزیده‌ای از گل‌های بدی»، شارل بودلر، ترجمه محمدعلی اسلامی ندوشن: این همان کتابی است که خواندن آن رضا رضایی را، چنان‌که او خود می‌گوید، برای نخستین‌بار مجذوب شعرهای بودلر می‌کند و پروژه‌ای را رقم می‌زند که حدود بیست‌وپنج سال رضایی را در حاشیه پروژه‌های اصلی‌ترش در ترجمه به خود مشغول می‌کند؛ پروژه‌ای که گویا نخست در کنار آن پروژه‌های اصلی، نظیر ترجمه رمان‌های جین آستین و خواهران برونته و... برای رضایی حکم نوعی تفنن و سرگرمی را داشته. اما این تفنن و سرگرمی رفته‌رفته به یک کار تحقیقی جدی بدل می‌شود. ترجمه‌های انگلیسی مختلف از شعرهای بودلر را می‌خواند و با هم مقایسه می‌کند، همچنین ترجمه‌های فارسی را و سرانجام دست‌به‌کار ترجمه شعر جدید فرانسه می‌شود. دامنه تحقیق درباره بودلر و شعر او وسیع و وسیع‌تر می‌شود. پای متن اصلی شعرها به زبان فرانسه و تاریخ ادبیات فرانسه و... وسط می‌آید و کم‌کم آرشیوی غنی درباره بودلر در دفتر کارمترجم فرهم می‌آید. کارهای انجام‌شده پس از چاپ جلد، مانند ترجمه و تحقیق درشعر او و ترجمه‌های مختلف برای رسیدن به شعرهای هرچه دقیق‌تر و نیز دست‌یافتن به تئوری و استراتژی برای ترجمه شعرها در حاشیه آن کارهای اصلی آرام‌آرام پیش می‌رود تا آن‌جا که کار ترجمه تحقیقی از شعرها سرانجام به ثمر می‌رسد و نهایی می‌شود. ماحصل آن همه تلاشی است که در این تقسیم‌بندی پیروکی از ترجمه‌های انگلیسی شاعر بودلر پرورده که در آن این شعرها به هفت دسته تقسیم شده‌اند. این پروژه تقریبا در این تاریخ نشرش (۱۸۳۷ - ۱۸۴۷)، مجموعه ژان دووال (۱۸۴۲- ۱۸۶۰)، مجموعه مادام سابائیه (۱۸۵۲- ۱۸۶۱)، مجموعه شعرهای ۱۸۵۳ - ۱۸۵۷ و شعرهای واپسین (۱۸۵۹ - ۱۸۶۳). بنابراین کتاب «شارل بودلر: شعرهای نخستین و مجموعه ژان دووال» شامل دو بخش نخست این تقسیم‌بندی است و گفت‌وگویی که می‌خوانید به مناسبت انتشار همین کتاب است. رضایی در این گفت‌وگو توضیح می‌دهد که ماجرای ترجمه شعرهای بودلر از کجا و چطور آغاز شد و چگونه پیش رفت تا به این جا رسید که سرانجام اولین بخش از این ترجمه منتشر شد. او همچنین شرح می‌دهد که ترجمه شعرهای بودلر را در چه چارچوب تئوریکی پیش برده است. رضایی در مقدمه کتاب «شارل بودلر: شعرهای نخستین و مجموعه ژان دووال» ضمن اشاره به دو شیوه در ترجمه شعر، یکی بازسازی و دیگری انتقال معنا، می‌نویسد که راهی بین این دو شیوه را در پیش گرفته و مراقب بوده است که ترجمه‌اش به شعر فارسی بدل نشود. او در این گفت‌وگو نیز در این باره صحبت کرده و گفته است که نمی‌خواسته خواننده فارسی‌زبان با خواندن ترجمه او از شعرهای بودلر باید سطحی شعرهای فارسی بیفتد. ترجمه رضایی از شعرهای بودلر اگرچه از زبان واسطه یعنی سطرنویس بخوانید نثر است. اما من خواستم ترجمه‌ام از لحاظ بصری با متن فرانسه که مقابل متن فارسی گذاشته‌ام مطابقت پیدا کند. در این تقطیع یا سطرنویسی یافتند به کرامر فارسی بودم. برای همین شما می‌بینید یک جا مثلا شعر فرانسه چهار خط است اما مال من شش خط است. اما حدودا سعی کردم همان سطرهایی در صفحه فارسی باشد که در صفحه مقابلش به فرانسه چاپ شده. چون می‌خواستم خواننده راحت بتواند مطابقت بدهد. برای همین صفحه‌بندی کتاب ماه‌ها وقت من و ناشر را گرفت. چرا شاید اصلا به چشم شما خواننده که بخوانید رضایی را می‌بینید بودلر را می‌بینید. نوعی زیبایی که تقطیع یا سطرنویسی، شعرها را متصل و به صورت نثر بخوانید. نثری که شاعرانه است.

بودلر جزو رمانتیک‌ها بود، معترض اجتماعی بود، شارل زندگی روزمره، شاعر و شاعر پدیده‌های مدرن، باطن زیر و آلوده و دارد شعری با ساختار اساطیری و تلمیحات دینی. پیشنهاد یک دوست دینی شما در شعر با مضامین همان شاعران کلاسیک استفاده کرد. شعرش شعر شهر و زندگی روزمره و پدیده‌های مدرن است اما در عین حال در اشارات اساطیری و تلمیحات دینی. پیشنهاد یک دوست دینی شما در شعر با مضامین همان شاعران کلاسیک استفاده کرد. شعرش شعر شهر و زندگی روزمره و پدیده‌های مدرن است اما در عین حال در اشارات اساطیری و تلمیحات دینی

یعنی کاملا به شیوه همان ماخذ ترجمه کردید؟

نه. ولی این ماخذ به من نشان داد که شعرها را می‌شود به نثر ترجمه کرد و این نتیجه مهمی بود که گرفتم. آن ترجمه به نظرم از بقیه ترجمه‌های انگلیسی شعرهای بودلر که بعضا به شعر ترجمه شده بودند؛ بهتر و با تئوری من سازگارتر بود. چون من معتقدم شعر را نمی‌شود به شعر ترجمه کرد. شعر اتفاقی است که در زبان شاعر می‌افتد و این اتفاق در زبان دیگر نمی‌افتد. در زبان دیگر، شعر جور دیگری ساخته می‌شود. بنابراین کاری که من مترجم می‌توانم بکنم این است که شعر را به نثر ترجمه کنم و معنای آن را به خواننده انتقال بدهم. من سعی کردم همین کار را بکنم، البته با تبصره‌هایی که بعدا توضیح می‌دهم...

کفتید برای ترجمه از کسانی که فرانسه می‌دانستند هم کمک می‌کرفتید؟

بله. وقتی ترجمه‌های مختلف انگلیسی را با هم مقایسه می‌کردم و اختلاف نسخ را درمی‌آوردم، از دوستانی که فرانسه‌دان بودند کمک می‌گرفتم ببینم متن اصلی چه کفته و چرا این‌طور بین ترجمه‌ها اختلاف است. بعد از این مقایسه‌ها و مشورت‌ها به نتیجه خودم می‌رسیدم. اما کار دیگری که کردم این بود که در مورد تک‌تک شعرها تحقیق کردم ببینم شاعر آن‌ها را برای چه کسانی یا در چه حال و هوایی و تحت تاثیر چه جریانی کفته. مثلا مقطعی که شاعر این شعر را کفته از نظر سیاسی و تاریخی و ... چه مقطعی بوده، و اطلاعاتی از این دست. که خیلی در فهم انگیزه شاعر در سرودن هر شعر به من کمک می‌کرد. البته تاریخ‌گذاری خیلی از این شعرها تاریخ‌گذاری دقیقی نیست، اما تلاش کردم انگیزه‌های شاعر را از سرودن شعرها بفهمم. بالاخره فرق می‌کند که شعر را برای چه کسی یا به چه خصوصیاتی کفته باشی. دانستن این جزئیات مطمئنا به ترجمه کمک می‌کند و من سعی کردم از روی دوره‌بندی ماخذی که کفتم این‌ها را بفهمم. یا مثلا برای این‌که بفهمم تعبیر بودلر از عشق و زیبایی چیست باید می‌رفتم تحقیق می‌کردم ببینم بودلر خودش چه می‌گوید. معاصرانش چه می‌گویند. منتقدان زمان بودلر راجع به این شعرها چه نوشته‌اند و... بنابراین خودبه‌خود کشانده شده به سمت این‌که یک مقدار تاریخ شعر فرانسه را بخوانم. باز هم می‌گویم که این تفریح من بوده در کنار زندگی‌ام، جدی هم نبوده، و ادعایی هم ندارم. این‌ها را می‌خواندم که خودم شعرها را بفهمم و شیوه‌شان را ببرون بکشم. خب کاهی موفق می‌شدم، کاهی هم نمی‌شدم. کتاب‌های بسیار مفیدی در نقد شعرهای بودلر نوشته شده. این‌ها را هم تا جایی که توانستم خواندم. مهم‌ها را خواندم و این کمک‌ها هم خیلی کمک کرد. خلاصه، این کار تحقیقاتی نهایتا به جایی رسید که کفتم خب حالا ترجمه خودم را به دست بدهم. این شد که روی آن ترجمه‌های خام خودم قدری بیشتر کار کردم.

کفتید شعرها را به نثر ترجمه کردید با تبصره‌ای. آن تبصره چه بود؟

ابتدا به نثر ترجمه کردم اما به این نتیجه رسیدم که باید حالتی شاعرانه به نثر خودم بدهم. البته حدود بیست و پنج سال طول کشید تا به این نتیجه رسیدم.

آن ترجمه انگلیسی هم که به نثر بود این حالت شاعرانه را داشت؟

ببینید ماخذ من برای ترجمه فقط آن ماخذ خاص نبود. انواع ترجمه‌های انگلیسی را روی میز داشتم. شکر که قوی باشم. چیزهایی را به مترجمم القا می‌کنند. آن ماخذ فقط این کمک را به من کرد که فهمیدم شعرها را باید به نثر ترجمه کنم. ولی دیدم در چین حال نثرم باید شاعرانه باشد. بی‌آنکه شبیه شعر فارسی باشد. حتی نمی‌خواستم شعر منثور فارسی بکویم. می‌خواستم عرایت اثر را حفظ کنم. در مقدمه کتاب توضیح داده‌ام که بعضی مترجم‌ها شعر را بازسازی و از آن جدا می‌کنند. من اصلا نمی‌خواستم اینکار را بکنم. برا یا نکنم، برا یا نکنم، مثلا می‌خواستم ترجمه‌ام‌اش شعر باشد. بنابراین کار دیگر در ترجمه شعر، انتقال معنای شعر است. در مقدمه کتاب توضیح داده‌ام که من چطور یک راه بینابین خطرناک و پراکماتیست را در پیش کرفتم. یعنی بین این دو کرایش حرکت کردم. حتی اینکه در بعضی از شعرها باید یک شعر به سمت آمیزش اول و در بعضی دیکر کمی به سمت کرایش دوم می‌رفتم. اکر کاری جز این می‌کردم منظورم برآورده نمی‌شد. یک تئوری کلی برای ترجمه شعرها داشتم اما نمی‌توانستم در تک‌تک شعرها آن را یک جوره یک کار ببرم. بسته به هر شعر، باید دیدی تئوری‌ها را به یکی از دو کرایش نزدیک‌تر می‌کردم. برای همین بعضی شعرها به کرایش اول نزدیک می‌شود و بعضی به کرایش دوم. حالا که در نهایت چرخیدم چقدر موفق شده‌ام منتقدها باید بکویند. من تئوری‌ام را توضیح داده‌ام که بشود خواند.

با این‌که شعرها را از انگلیسی ترجمه کرده‌اید جرد دکتاب، منت اصلی، یعنی متن فرانسه هم کرهرا مقابل ترجمه فارسی هم شعر کذاشته‌اید؟

بله. این کار را با اطمینان کامل انجام دادم بلد و دلیلش این‌که اولین برایتان توضیح می‌دهم: من فرانسه بلد نیستم. ولی با واژه‌های بودلر آشنا شده‌ام و حساسیتش را روی یک سری واژه‌ها و تعابیر می‌دانم. می‌دانم توجه واژه‌هایی در شعرش دائم تکرار می‌شود. می‌دانم از چه تعبیرهایی زیاد استفاده می‌کند. فرانسه بلد نیستم. ولی الان دیگر شعر بودلر را به فرانسه می‌خوانم و معنی می‌کنم. چون سالهاست دارم با این شعرها کلنجار می‌رم. برای ترجمه بودلر، همان‌طور که کفتم، یک کار تحقیقاتی درازمدت و یک حجم بالا انجام دادم تا توانستم این معانی را ببرون بکشم. اینکه، چون من هر حال فرانسه‌دان نیستم، به درک خودم اطمینان کامل ندانشتم. موقع ترجمه از انواع فرهنگ‌های فرانسه استفاده می‌کردم و همیشه هم متن فرانسه پیش رویم بود. یعنی ماخذ من برای ترجمه به کفتم یک متن بلکه همه متن‌ها بود. برای همین وقت خیلی زیادی صرف شد تا به نتیجه نهایی برسم. چند سال پیش که کار ترجمه حدود چهل‌وپنج شعر نهایی شد از دو ناشر بزرکوار زبان فرانسه خواستم کرهم که اینها را بخوانند اکر دیدند بر من فرانسه کیک کنند که اصطلاحی، تعبیری، معنایی را بی‌راهه نرفته باشم. آقای معصومی همدانی به من لطف کردند و با علاقه کفتند می‌خوانند. تشویق کردند و کفتند ترجمه خوبی است. ولی اینان نظراتی هم داشتند که راجع به آن‌ها بحث می‌کردیم. بعد شعر نشستیم با هم بحث کردیم. من نظر خودم را می‌کفتم و ایشان هم نظر خودشان را می‌کفتند تا به کمال دلسوزی و صداقت وقت کذاشت و این شعرها را با متن فرانسه مقابله کرد. ایشان هم نظراتی داشتند و ما ساعت‌ها نشستیم به بحث کردیم. خب این دو بزرکوار بر تاریخ ادبیات فرانسه اشراف دارند. وقتی می‌کفتند فلان واژه در شعر شاعر دیکری هم سابقه دارد و احتمالا بودلر تلمیحی به فلان شاعر داشته، دریچه‌ای به روی من باز می‌شد که بروم تحقیق بیشتری بکنم. این کفت‌وکوها از دو جهت فوق‌العاده موثر بود: یکی این‌که واژه و ترجمه به طور کامل با متن فرانسه چک شد اطمینان من به درستی و صحت ترجمه بیشتر شد. دیکر این‌که دیدم باونوشت‌ها و توضیحاتم در مورد تلمیحات و اشاره‌ها و ارجاعات شعرها مفید بوده و خوانده را به منظور اصلی شاعر نزدیک می‌کند. به هر حال، کار در اسناد باعث شد اطمینان من به ترجمه‌ام قدری بیشتر شود. یکی از نکاتی هم که هر دو بزرکوار به دستری تشخیص دادند موسیقی این ترجمه بود. هر دو کفتند نوعی موسیقی پنهان در ترجمه این شعرها هست که خوانده وقتی می‌خواند کم‌کم به آن آخت می‌شود. من البته خوشحال می‌شدم که این را می‌شنیدم. چون می‌خواستم ترجمه شعرها موسیقی‌مند باشد. یعنی نوعی تنین موسیقایی در آن‌ها باشد. حتی به پسرم که می‌خواهد آواز بسازد کفتم می‌توانی روی این‌ها آواز بسازی. با همه این حرف‌ها، در ترجمه شعر هیچ‌وقت نمی‌شود کفت حرف آخر را زده‌ایم. چون این بحث‌ها بی‌انتهاست. من سعی کردم روند کار را به نسبتا موضح بدهم و دیدکاهم را در ترجمه شعر هم فکر می‌کنم در مقدمه کتاب تقریبا توانسته‌ام بیان کنم. حالا نمی‌دانم نتیجه چه از آب درآمده. چون من خودم در این کار غرق هستم. خود بیست و پنج سال با این شعرها زندکی کرده‌ام و آن‌ها را از تزم، بیش از دویست عنوان شعر از بودلر ترجمه کرده‌ام. ولی الان شما چهل و پنج تایش را در این کتاب می‌بینید. بقیه هنوز به نظرم نتوانسته‌ام انتشار بیابند و باید بیشتر رویشان کار کنم. عجله‌ای هم ندارم. همین‌طور دوره‌دوره می‌روم جلو. الان دو دوره را چاپ کرده‌ایم. دوره‌های دیگر هم هر وقت آماده شدند چاپشان می‌کنیم.

پس همه شعرها را دارید ترجمه می‌کنید؟

همه را ترکرده‌ام. منتهیا ترجمه‌ها به نظر خودم هنوز نهایی نیستند که شعرها برای چاپ.

باداهم اینکه بار کفتید ترجیح می‌دهید از زبان واسطه ترجمه نکنید. از دوره‌ای به بعد هم بیشتر کار را نکرده‌اید. اما به نظر می‌رسد ترجمه شعرهای بودلر و «شاره‌های ماکزیوت بورسلار در این میان استثنست. جرا این استثنا را قائل شدید؟

در «شاره‌های بورسلار» ترجمه من از متنی بوده که زیر نظر دکتر او به انگلیسی ترجمه شده. یعنی بورسلار یای متن انگلیسی را همکرد کرده. بنابراین من اطمینان نداشتم. در عین حال من فرانسه را هم داشتم و مقایسه می‌کردم ببینم کجا اختلاف معنی وجود دارد. در مقدمه آن شعرها هم آمده که در ترجمه انگلیسی سه تعبیر فوت شده است. مثلا بورسلر به جانسی در زبان فرانسه اشاره کرده که در انگلیسی درنمی‌آمده. هر چه توانستم بود و رضایت خود نویسنده شعر و در نهایت بورسلر ترجمه را تأیید کرد. برای همین خیالم راحت بود. اما در مورد بودلر چون این کار را کرد، کمان‌بازیر استیشن بود. یک از نکاتی که هم کر در بزرکوار به دستری تشخیص دادند موسیقی این ترجمه بود. هر دو کفتند نوعی موسیقی پنهان در ترجمه این شعرها هست که خوانده وقتی می‌خواند کم‌کم به آن آخت می‌شود. من البته خوشحال می‌شدم که این را می‌شنیدم. چون می‌خواستم ترجمه شعرها موسیقی‌مند باشد. یعنی نوعی تنین موسیقایی در آن‌ها باشد. حتی به پسرم که می‌خواهد آواز بسازد کفتم می‌توانی روی این‌ها آواز بسازی. با همه این حرف‌ها، در ترجمه شعر هیچ‌وقت نمی‌شود کفت حرف آخر را زده‌ایم. چون این بحث‌ها بی‌انتهاست. من سعی کردم روند کار را به نسبتا موضح بدهم و دیدکاهم را در ترجمه شعر هم فکر می‌کنم در مقدمه کتاب تقریبا توانسته‌ام بیان کنم. حالا نمی‌دانم نتیجه چه از آب درآمده. چون من خودم در این کار غرق هستم. حدود بیست و پنج سال با این شعرها زندکی کرده‌ام و آن‌ها را از تزم، بیش از دویست عنوان شعر از بودلر ترجمه کرده‌ام. ولی الان شما چهل و پنج تایش را در این کتاب می‌بینید. بقیه هنوز به نظرم نتوانسته‌ام انتشار بیابند و باید بیشتر رویشان کار کنم. عجله‌ای هم ندارم. همین‌طور دوره‌دوره می‌روم جلو. الان دو دوره را چاپ کرده‌ایم. دوره‌های دیگر هم

شارل بودلر: شعرهای نخستین و مجموعه ژان دووال
ترجمه رضا رضایی
نشر فنجان

شیرازه

داس‌ها و بادها

شرق: در میان آثار پژوهشی سیروس شمیسا، هم کتاب‌هایی درباره ادبیات کلاسیک فارسی دیده می‌شود و هم آثاری درباره شاعران معاصر و می‌توان گفت که علاقه او به ادبیات فیلم و چید در شعرهایش نیز دیده می‌شود. بین مجموعه‌شعرهایی که شمیسا به چاپ رسانده هم شعرهایی در قالب‌های سنتی دیده می‌شود و هم شعرهای نو و کزیده‌ای از این مجموعه‌ها به‌تازگی به چاپ رسیده است. در این گزیده، شعرهایی از هفت دفتر شعر شمیسا که در سال‌های مختلف به چاپ رسیده بودند، انتخاب شده است. «وزن‌های پاییزی خواب»، «چهل شعر»، «سه منظومه»، «کین‌جامه»، «زندگی قدیمی‌ست»، «اخبار باغ‌های بزرگ» و «تاریخ باد» عناوین هفت دفتر شعری است که در مجموعه‌ای که در نشر بیدکل به آثار این اختصاص دارد، از سال نودوچهار و با انتشار «جزرذکان» آغاز شد و تا امروز این آثار ایس در این مجموعه به چاپ رسیده‌اند: «مرغابی وحشی» (به همراه یادداشه آقاعباسی)، «روسرمسهولم»، «وقتی ما مردکان سر برداریم»، «آیلف کوچولو»، «جان کابریل بورکمان» و «دشمن مردم»، «استاد سولنس معمار»، «عروسک‌خانه» و «هدا کابلر».

«هدا کابلر» جدیدترین تجربه قادری از ایسن است که در نشر بیدکل منتشر شده است. قادری در تمام ده اثری که تاکنون در این مجموعه منتشر کرده، مقدمه‌هایی مفصل نوشته و در آنها به وجوه مختلف هنری و فلسفی هر اثر، زمینه تاریخی‌اش، ارتباطات بینامتنی آثار و... پرداخته و این ویژگی سبب شده مقدمه‌ها به اثر او ارزشی در حد خود آثار اضافه باشد. در این پیش‌گفتار کزیده اشعارش نشده که سلیقه‌اش این بوده که شعرهای نو و شعرهایی که در قالب‌های سنتی سروده شده‌اند، در دو بخش تدوین شوند. جیرکه حال‌وهوای اشعار نو کوچه‌ای متفاوت از هم است؛ اما به هرحال در اینجا در این مجموعه این شعرها در کنار هم منتشر شده‌اند. شمیسا در این‌گفتارش به نکته‌ای جالب اشاره کرده و نوشته: «در روزکار نوجوانی من کتاب شاعران نوپرداز از سروش و مخموسا از انتشار اشعار سنتی خود پرهیز داشتند. چنان‌که در مجموعه آثار سیمرغی حتی یک شعر هم در قوالب سرایی نیست. فروغ در تولدی دیگر چند شعر (عالی و درخشان) در قوالب سنتی آورده است. اما جالب است که در مصاحباتی، از او بازخواست می‌کنند که چرا چنین کرده است. او پاسخ باز داده که همکاران من در مورد استادی مدعی‌کنند قوب این کار جلب نکنند؛ بنابراین با در ارفا کنار آوردم. کوپای نوعی نکرانی او برای ساده‌انکاشتن این ارش نیز هست؛ زیرا او اصرار دارد این نمایش‌نامه با دیکر آثار رالیسی‌اش تفاوت دارد و هدفش از این نمایش‌نامه بیشتر نقد بوده. بروز مترجم آثار ایسن به زبان فارسی بوده است که ایسن در نامه‌ای به او درباره این نمایش‌نامه‌اش توضیحاتی داده است. قادری تاکید می‌کند که «هدا کابلر» قصد هدا را بسنجد؛ بلکه داستان جنگ و جدال میان «جنین نیوه و تمنا در روند فرکشتی تجارح تمدن اروپاست».

او همچنین با استفاده به صحنه ابتدایی نمایش‌نامه می‌نویسد: «در هدا کابلر ناچاریم نخست به صحنه‌ای خالی از آدم خوب شویم. خلایی وهم‌انگیز، دلالو و دهلیزی فردکاوله. دوربرزو، سرمه‌هو و رازناک بیش‌روی بینند جلو می‌کیرد؛ این فضایی است که رفته‌رفته، ژاله‌های اندیشه‌های کوناکون بلند به درون آن بارد تا منثور هنر ایسن، فضا را مطابق حضور بدیده‌ها، جاندارا بی‌جان، به رنکین‌کمان خیره‌کننده‌ای از زمان‌ها و بالطبع، شخصیت‌های چندتایینی، سفیرانی از زمان‌های کوناکون تجارح، تبدیل کند. در این نمایش‌نامه تجارح نخست با زمان اسیاب جلوه‌کری می‌کند. بیش از دستور جسته پرده یک، ایسن توجه ما را به فضای کلی نمایش‌نامه و معماری نخوبرد. آن از سایه‌کارهاست؛ وقتی به اتاق می‌رود پنهان قضیده می‌کود! من وقتی با حقوقی تنها بودم او برایم فقط از قضایه حرف می‌خواند. اما من وقتی با حقوقی تنها بودم او برایم نکرد». شمیسا این خطکشی را بی‌مورد می‌داند و معتقد است که بلحاظ نقد ادبی شعر را خوب است با بد و فرم چه کهنه باشد و چه نو فرقی نمی‌کند. در یکی از شعرهای این کتاب با عنوان «ت ه مج ه» که از دفتر «زندگی قدیمی‌ست» انتخاب شده، می‌خوانیم: «اَرد باد آمد/ اَز بیه لرزید/ اَز باد در دکرکون می‌شود/ اَز بیه‌ها بیه‌ها اوختند/ اَز باد در کاروان کل سرخ/ در کوچه‌پس‌کوچه‌های خالی خرداد غوغاست/ اَز باد کجتیک بزکوار برایم از اینجا و اَنجا/ از این شاخه، اَز شاخه/ از سرو و افرا/ خرکوک کرده است/ و... من چه؟/ من چه‌ام؟/ من چه‌ام؟ و من چه که دیکر سرم یکسره غرق آنسوب بکرد امواج دریاست/ در این سال‌هایی که ایسن نوویید/ در این سال‌هایی که رو‌ها و باینوبه تحفیر شد/ در این سال‌هایی که سوسک لاهایی نکفت/ و نرکس نکاهی نکرد/ در این سال‌هایی که بر قامت هر طلوع غروری/ غروبی ارزنده/ در این سال‌ها/ سال من نیست/ اَکر باز م‌ها نغمه سر دادانه/ اَکر سرو بر مرک دشنام داد/ اَکر سنک خندید/ اَکر رنک بر پرده خاتم رخندد/ اَکر بر کلدان خریدند/ اَکر باز دو و بر سرتم را در ایوان اوهام/ خوار کشیدند/ چه عمری هدر داده‌اند/ نه این یک وجب آسمان درخور بال من نیست».

گزینه اشعار
سیروس شمیسا
نشر مروارید

نگاه

ایبسن آشوب‌گرای

شرق: در تاریخ ادبیات نمایشی، هنریک ایبسن جایگاهی ویژه دارد و در میان تمام نمایش‌نامه‌هایی که او نوشته نیز «هدا کابلر» را می‌توان خوش‌ساخت‌ترین اثرش دانست. ایبسن امروز به‌عنوان یکی از قله‌های کلاسیک نمایش‌نامه‌نویسی جهان به شمار می‌رود و بعد از شکسپیر پرمخاطب‌ترین نمایش‌نامه‌نویس جهان محسوب می‌شود و رد تاثیر او در تئاتر و حتی ادبیات مدرن به‌روشنی دیده می‌شود.

اولین ترجمه‌های فارسی از آثار ایبسن به بیش از شش دهه پیش برمی‌گردد و از آن زمان تاکنون مترجمان مختلفی به سراغ ترجمه آثار او رفته‌اند. ایبسن نویسنده پرکاری بوده و در طول دوره‌های مختلف نویسندگی‌اش نمایش‌نامه‌های متعددی نوشته و هنوز بخش مهمی از آثار او به فارسی ترجمه نشده‌اند